

سیامی احمد شاه قاجار بعد از گذشت نیم قرن :

-۲۴-

شکست قزاقها در شمال و اخراج افسران روسی

در قسمت های پیشین این سلسله مقالات چندین بار به این موضوع اشاره شده است که حکومت بریتانیا در اواخر سال ۱۹۲۰ (بیشتر به ملاحظات اقتصادی) تصمیم گرفته بود خوانده شدن این نیروها را برای اول آوریل ۱۹۲۰ (= دهم فروردین ۱۳۰۰ خورشیدی) تعیین کرده بودند . اما پیش از آنکه این تصمیم وارد مرحله اجرا گردد وقایعی بسیار مهم و تقدیر آفرین - از نوع وقایعی که سر نوشت ملتها را یکسره دگرگون می سازد - در قزوین و تهران به وقوع پیوست و خطراتی را که رفتن این قوا به دنبال داشت از بین برد .

نیروی انگلیسی مقیم ایران (نورپرفورث) چنانکه دیدیم تا اول اکتبر ۱۹۲۰ تحت فرمان ژنرال چمپین بود و در این تاریخ انگلیسی ها فرمانده مزبور را عوض کردند و ژنرال سر ادموند آیرن ساید را به جای وی به ایران فرستادند .

نیز دیدیم که همین قوای مسلح انگلیسی که ظاهراً برای حفظ استقلال کشور ما و دفع خطر بالشویزم در ایران مانده بودند چگونه به هنگام پیاده شدن نیروهای سرخ در انزلی به طرزی عجیب و خفت بار از جلو مهاجمان فرار (یا عقب نشینی) کردند و چگونه رشت و بندر پهلوی را تقریباً بی هیچ گونه مقاومت به دست بالشویکها سپردند ! در نتیجه این عقب نشینی روحیه سربازان انگلیسی به شدت لطمه دید و اعتماد به نفس شان از بین رفت به طوری که اولیای وزارت جنگ بریتانیا جداً نگران این وضع شدند که شاید این نیروها، با توجه به این لطمه بزرگ روانی که دیده اند، دیگر هرگز نتوانند از عهده مقابله با سربازان بالشویک در آیند و جلو پیشروی آنها را به سوی تهران و جنوب کشور بگیرند .

وظیفه عمده فرمانده جدید (ژنرال آیرن ساید) موقمی که به ایران آمد در درجه اول این بود که روحیه افسرده سربازان انگلیسی را تقویت کند و نگذارد که بالشویکهای گیلان

از منجیل پیشتر بیایند. مأموریت بعدی وی این بود که پس از سد کردن راه پیشروی قوای سرخ به تهران، مقدمات تخلیه خاک ایران را از نیروهای نظامی بریتانیا فراهم سازد. فرمانده جدید نورپرفورث افسری بود برآزنده، بلند قد، پرسطوت، که شهرت داشت خیلی زود تصمیم می‌گیرد و فی‌الغورهم روی تصمیم خود عمل می‌کند. وی رویهمرفته از تمام آن صفات و خصوصیات که برای جلب احترام و اعتماد زیردستان لازم است برخوردار بود. نیروهای تحت فرماندهی وی در این تاریخ جمعاً در حدود ۶۰۰۰ نفر بودند که به سه قسمت تقسیم می‌شدند: یک‌گردان هندی از این نیرو در زنجان موضع گرفته بود که در صورت لزوم به کمک ژاندارمهای آذربایجان بشتابد. ولی گردانهای انگلیسی که قسمت عمده این نیرو را تشکیل می‌دادند در ممبر منجیل موضع گرفته بودند و بخشی از این گردانها به‌عنوان نیروی ذخیره در قرزین توقف داشتند.

اندکی پس از ورود آیرن ساید به ایران، فاجعه شکست قزاقها در مازندران صورت گرفت و علت اصلی این شکست، چنانکه دیدیم، مداخله ارتش سرخ به نفع متجاسران بود و گرنه قزاقهای رشید ایرانی که به امر مشیرالدوله به شمال اعزام شده بودند چیزی نمانده بود که کلک متجاسران را یکباره بکنند و حکومت پهلشالی گیلان را سرنگون سازند. پیش‌روی قوای دولت تا خممام و پیربازار با کمال موفقیت انجام گرفت و پیشقراولان نیروی قزاق به خانم حوریه که محلی نزدیک غازیان است رسیدند.

در جریان زدوخورد با متجاسران دو تن از سران فرقه کمونیست گیلان - **خالو قربان و خالو میرزاعلی** - یکی در پیربازار مجروح و دیگری در همانجا کشته شد. اما در این هنگام که کار متجاسران داشت زار می‌شد یک کشتی جنگی روسی از پشت حسن رود در محلی موسوم به **انارکله** نیروهای فاتح دولتی را به توپ بست و اندکی بعد عده‌ای سرباز سرخ در این نقطه که میان حسن رود و غازیان قرار گرفته است پیاده شدند. (۱) با ورود این عده به عرصه کارزار، آتش جنگ تیزتر شد و از آتریاد همدان (عده سرتیپ رضاخان) که شماره آنها بالغ بر ۷۰۰ نفر بود جمع کثیری کشته شدند. **سردار استاروسلسکی** (فرمانده کل قوای دولت) فرمان عقب نشینی داد. (۲) شهر رشت بلافاصله از نظامیان تخلیه شد و به دنبال این تخلیه عده زیادی از ساکنان شهر به طور دسته جمعی شروع به فرار کردند زیرا یقین داشتند که اگر بمانند به مرگ و ذلت حتمی دچار خواهند شد. اغلب این عده، مهن پرستان غیور گیلانی بودند که در مراحل بدوی جنگ هنگامی که کمونیست ها از مقابل قزاقها فرار می‌کردند به عقب داران قوای آنها حمله برده، برخی را خلع سلاح کرده، و برخی دیگر را کشته بودند. و اکنون که ورق برگشته و رشت دگر باره به تصرف کمونیستها درآمده بود تردید نداشتند که اگر در گیلان بمانند به قهر و غضب متجاسران گرفتار خواهند

۱ - این دومین بار بود که روسها در گیلان قوا پیاده می‌کردند.

۲ - سرهنگ استاروسلسکی پس از اینکه کلرژه را برکنار کرد و خود جای او را گرفت از طرف احمد شاه به لقب سرداری مفتخر شد و همگان او را در این تاریخ سردار استار ولسکی خطاب می‌کردند.

شد. جاده رشت به قزوین پر از فراریان و آوارگان گیلانی بود که پیاده، گرسنه، بی پول، بی پوشاک، به سوی قزوین و تهران در حرکت بودند در حالی که ستونهای شکست خورده قزاق از راه و بیراهه به سوی منجیل و قزوین عقب نشینی می کردند. در رأس یکی از این ستونهای شکست خورده که بر اثر خیانت فرماندهان روسی تقریباً تار و مار شده بود میر پنج رضاخان (اعلی حضرت شاهنشاه فقید) قرار داشت. معظمله جداً بر این عقیده بود که:

«... فرماندهان روسی در این جنگ سستی کردند و من عده خود را از بیراهه در حالی که گاهی تا گلو در لجن و مرداب فرومی رفتیم و گاه خارهای جنگل از کف پای قزاق زده و کفش او را دریده و به پشت پا می رسید، از کوههای سخت عبور داده و لخت و گرسنه به قزوین آوردم و طوری مأیوس بودم که قصد کردم به تهران آمده دست زن و بچه خود را گرفته به کوههای دور دست بروم و سر به صحرا گذارم...» (۱)

در يك چنین وضعی بود که سر بازان رشید ایرانی که مورد خیانت نامردانه فرماندهان روسی قرار گرفته بودند پس از چندین شبانه روز فلاکت و سرگردانی در جنگلهای گیلان، بتدریج سر از آبادیهای پیرامون قزوین در آوردند. سهبید احمدی در خاطرات خود می نویسد:

«... من در آن موقع فرماندهی يك واحد نظامی را به عهده داشتم و تا آنجا که از دستم ساخته بود کوشیدم که نفرات خود را نجات بدهم و آنها را به قزوین برسانم ولی در طول راه دائماً نگران قزوین بودم و هیچ نمی دانستم که آیا این شهر در دست انگلیسی هاست یا اینکه بدست بالشویکها و متجاسران گیلان افتاده. دوسه روز بعد که خود را از بیراهه به نزدیک قزوین رساندم و معلوم شد که شهر در دست انگلیسی هاست، تازه با مصیبت دیگری مواجه شدم و آن این بود که انگلیسی ها به ما راه عبور نمی دادند! مسئله خیلی وخیم شد به طوری که از روی ناچاری به آنها اخطار کردیم که اگر جلو حرکتمان را بگیرند جنگ - کتان وارد شهر خواهیم شد. سرانجام قرار شد من به کاروانسرای آق بابا واقع در چهار فرسنگی قزوین بروم و در آنجا موضع بگیرم. قوای تحت فرماندهی من عبارت بود از يك فوج سوار و چهار توپ کوهستانی و يك اسکادران مسلسل سنگین که همه را بتدریج به آق بابا منتقل کردم.

بیست و چهار ساعت پس از ورود به آق بابا، نزدیک ساعت چهار بعد از ظهر روز بعد، دو نفر سر باز پیاده در يك کیلومتری این دهکده دیده شدند. دستور دادم آنها را پیش من بیاورند و پس از تحقیق فهمیدم که هر دو شان جزء هنگ پیاده ای هستند که تا چند روز پیش تحت فرماندهی میر پنج رضاخان (اعلی حضرت شاهنشاه فقید) در پیر بازار - یعنی در جناح چپ جبهه گیلان - می جنگیدند. دو سر باز مزبور گفتند که نفرات تحت فرماندهی سرتیپ رضاخان پس از متلاشی شدن ستونهای قزاق به طرف ماسوله عقب نشینی کرده و پس از تحمل صدمات زیاد به طرف قزوین در حرکت هستند و تا يك ساعت دیگر به آق بابا خواهند رسید.

۱ - درد دل شاهنشاه فقید به ملك الشعراء بهار. بنگرید به کتاب انقراض سلسله

من فوراً سه نفر از افسرانم را احضار کرده به آنها گفتم که کاروانسرای مجاور را برای سکونت نفراتی که در شرف ورود هستند آماده کنند. ضمناً بهترین خانه گلی دهکده را هم برای توقف فرمانده هنگ (میر پنج رضاخان) مهیا سازند. پس ازدادن این تعلیمات، خودم با دسته‌ای از سواران به استقبال میر پنج رفتیم و پس از يك ساعت راه پیمایی به ایشان که در جلو ستون حرکت می کردند رسیدیم.

میر پنج رضاخان در نهایت خستگی و فرسودگی بودند و از اسب سفید و راهوارشان هم به جز استخوان چیزی باقی نمانده بود. من از دوران جنگلهای کردستان، کرمانشاه، و شاه آباد با ایشان سوابع دوستی و آشنائی داشتم و خدمت مشترک به وطن در این جنگها، نوعی صفا و صمیمیت معنوی میان ما بوجود آورده بود. و در آرزوی از اینکه هر دو پس از تحمل اینهمه خطرات و مصیبتها در جنگ گیلان زنده مانده بودیم خدا را شکر کردیم و فوقه العاده خوشحال شدیم.

پس از آنکه مغزله چند ساعتی استراحت فرمودند، به طور خصوصی در يك خانه گلی با هم صحبت کردیم و از صدماتی که به قوای قزاق وارد شده بود و نقشه‌های خائنانه‌ای که علیه مملکت طرح می شد و تلفات سنگینی که در نتیجه خیانت افسران روسی به قوای دولت وارد شده بود، از تمام این موضوعات سخن رانیدیم و هر دو از این مصائب و ماجراها به شدت متأثر بودیم.... (۱)

به این ترتیب دسته‌های پراکنده قزاق بتدریج در آق بابا و قزوین جمع شدند و در این محل طبق توافقی که بین مقامات نظامی بریتانیا و دولت ایران بعمل آمده بود همه این گروه های شکست خورده می بایست زیر نظر آیرن ساید و دیگر مر بیان انگلیسی تجدید سازمان یابند و برای جلو گیری از حملات بعدی بالشویکها به قزوین و تهران آماده شوند. انگلیسی‌ها چنانکه دیدیم از حضور افسران روسی در ارتش ایران به شدت نگران بودند و با استفاده از قصوری که این افسران در جنگ گیلان کرده بودند به مرحوم سلطان احمد شاه فشار آوردند که به خدمت همه آنها در لشکر قزاق خاتمه داده شود. مشیرالدوله به دلایلی که در موقمش اشاره شده است با انفعال این افسران و گذاشته شدن افسران انگلیسی به جای آنها مخالف بود و سرهمین اختلاف از نخست وزیری کنار رفت.

در این ضمن چون آیرن ساید مطمئن بود که این افسران روسی روحیه خود را از دست داده اند، احساسات ضد انگلیسی دارند، قابل اطمینان نیستند، به سهولت ممکن است در دام تبلیغات کمونیستی گرفتار شوند و آلت فعل برای انجام مقاصد کمیسرهای قفقاز قرار گیرند، لذا تصمیم گرفت که همه آنها را (به استثنای خود استاروسلسکی) موقتاً در قزوین توقیف کند و سپس همه شان را تحت الحفظ به بین النهرین (که زیر سلطه مطلق انگلیسی‌ها بود) اعزام دارد. توقیف این افسران روسی از آنجا که افسران ارشد ایرانی هم با ادامه خدمت آنها در ایران مخالف بودند به سهولت انجام گرفت و زمام امور رتبه‌نگهای مختلف قزاق موقتاً بدست خود فرماندهان ایرانی سپرده شد که تحت نظارت افسران انگلیسی به انجام وظایف عادی مشغول شوند تا اینکه

تکلیف قطعی این هنگها پس از توافقهایی لازم با حکومت تهران روشن گردد. (۱)
همزمان با این جریانات ، نورمن وزیر مختار انگلیس در تهران رسماً از احمد شاه درخواست کرد که به سردار استار و سلسکی (فرمانده معزول) دستور داده شود که کماکان در قزوین بماند و بتهران نیاید :

«... به محض اینکه وسایل حمل و نقل کافی برای انجام نقشه‌ای که در نظر داریم آماده شد ، عقیده من این است که استار و سلسکی و دیگر افسران روسی تحت الحفظ از قزوین به بین‌النهرین فرستاده شوند چون ماندنشان در ایران صلاح نیست ...» (۲)

ولی باتمام این تاکیدات و پافشاریهایی نورمن که استار و سلسکی قدم از قزوین فراتر نگذارد ، مشارالیه در شب ۲۹ اکتبر ۱۹۲۹ وارد تهران شد. وزیر مختار که از شنیدن این خبر فوق‌العاده عصبانی شده بود پیغامی برای احمد شاه فرستاد و درخواست کرد که :

«... اعلی حضرت سرهنگ استار و سلسکی را به حضور پذیرند و سخت تویخش کنند که چرا بی‌اجازه مقام سلطنت افراد لشکر قزاق رادر قزوین رها کرده و خود به تهران آمده است سپس امر کنند که فرماندهی نیروی قزاق ایران را به افسر ارشد ایرانی که برای این سمت تعیین شده است تحویل بدهد و خودش فوراً برود خانه‌اش و همانجا باشد و با هیچ کس هم ملاقات نکند تا اینکه فردا مجدداً همراه چند قراول ایرانی به قزوین باز گردد و از همین حالا هم مسبوق باشد که اگر از او امر شاه سرپیچی کند و به قزوین باز نگردد ، فی‌القور بازداشت و تحت الحفظ از ایران اخراج خواهد شد ...»

در تلگراف بعدی نورمن (مورخ اول نوامبر) به لرد کرزن اطلاع داده شده است که استار و سلسکی پس از ورود به تهران به حضور احمد شاه باریافته است . در این شرفیابی :
«... به قرار اطلاع موثقی که پیدا کرده‌ام اعلی حضرت به همان نحو که از حضورشان

۱ - فرمان انفصال افسران روسی و اخراج قطعی آنها از لشکر قزاق ایران در یکی از روزهای آذرماه ۱۲۹۹ در اردوگاه آق‌بابا برای نفرات این لشکر و فرماندهان ایرانی آنها که به حال صف جمع ایستاده بودند خوانده شد. یکی از افسران ایرانی گردان پیاده تهران که سابقه دوستی ممتد با سرهنگ خاباروف (از افسران ارشد روسی) داشت و احساساتش در این لحظه به شدت منقلب شده بود ، افسر مزبور رادر آغوش کشید و گریست .

«... میرپنج رضاخان از دیدن این منظره بشدت عصبانی شد و افسر ایرانی را که درجه نایب سرهنگی داشت پیش خواند و در حضور جمع به او سیلی زد و ملامتش کرد و فرمود : آخر تا کی می‌خواهید زیر دست بیگانگان خدمت کنید . آیا تجربه این چند سال به شما نیاموخته است که اینان خائندند ! افسر مزبور متنبه شد. پس از یکی دو ساعت رضاخان دوباره او را احضار کرد و مورد تفتد و دلجوئی‌اش قرار داد و از عمل خود که ناشی از تأثر و عصبانیت بود عذرخواهی کرد» - خاطرات بزرگ ابراهیمی ، سالنامه دنیا ، دوره چهاردهم ، ص ۱۹۳ .

۲ - گزارش تلگرافی نورمن به لرد کرزن (مورخ ۲۷ اکتبر ۱۹۲۰) اسناد وزارت اعد و خارجه انگلیس (سری اول - جلد ۱۳) - سند شماره ۵۷۰ .

درخواست کرده بودم با لحنی شدید با استاروسلسکی صحبت کرده و از او بازخواست فرموده است که چرا بی اجازه به تهران آمده است ... دیروز استاروسلسکی و کاردار سفارت روس در تهران اعتراضی برای سپهدار (فتح الله اکبر) فرستادند و نسبت به ضبط شدن عمارت قزاقخانه با تمام مهمات و اسلحه‌ها و سایر اموال قزاقها که در آنجا انباشته شده است به دولت ایران اعتراض کردند. * نیز هر دوی آنها درخواست کردند که کمیونی فوراً تشکیل شود و صورت حساب و دفاتر مالی لشکر قزاق را از سرهنگ استاروسلسکی تحویل بگیرد. با تقاضای اخیر فوراً موافقت شد ...

«... از آنجا که در خلال این اوضاع اطلاع پیدا کرده بودم که سرهنگ استاروسلسکی مبلغی در حدود بیست هزار تومان** برای وادار کردن مردم به ایجاد آشوب، انجام تظاهرات به نفع او، و درخواست جلوگیری از انحلال لشکر قزاق، میان بعضی از روحانیان توزیع کرده است که نتیجه اش ایجاد غائله مختصری در بازار بوده است، به علاوه در حدود يك صد و پنجاه سرباز داوطلب اجیر کرده و همه شان را با اسلحه و تفنگ و فشنگ مجهز کرده و در قزاقخانه جا داده است و در اطراف خانه خود نیز قراولان مسلح گذاشته است، این بود که با تصویب قبلی سپهدار از اعلی حضرت تقاضای وقت ملاقات کردم. (۱)

معظم له بعد از ظهر امروز مرا به حضور پذیرفتند. در ضمن این شرفیابی خدمتشان عرض کردم که شخصاً حضور دائم استاروسلسکی را در تهران، خطری برای امنیت عمومی پایتخت می شمارم و تقاضا کردم که اعلی حضرت رئیس دفتر مخصوص خود (معین الملک) را پیش سپهدار بفرستند و به او دستور بدهند که وسایل مراجعت فوری استاروسلسکی را به قزوین فراهم کند و اگر مشارالیه بهانه آورد و گفت که می خواهد برای تصفیه امور مالی قزاقخانه در تهران بماند بگویند که نماینده ای بجای خود برای انجام این کارها معرفی کند و خود بیدرنگ به قزوین باز گردد ...

احمد شاه با اینکه آشکار بود که از اقدام به این عمل اکراه دارد، در مقابل تقاضای من مقاومتی نکرد و در حضور خودم و دبیر شرقی سفارت (مستراسمارت) معین الملک را احضار و به وی امر کرد که عین تقاضای ما را بیدرنگ به سپهدار ابلاغ کند.

..... معظم له به هر حال این نکته را اضافه فرمودند که فقط روی اصرار ما این پیام را می فرستند و گرنه شخصاً بامضمون پیغام موافق نیستند و مایل بودند که عین این نظر

* سفارت امپراطوری روسیه در این تاریخ در تهران کماکان دایر بود و تعلیمات خود را از حکومت مهاجر روسیه که مقرش پاریس بود دریافت می کرد. در عرض این روزها بالشویکها در تهران نماینده رسمی نداشتند و اصولاً دولت ایران رژیم جدید روسیه را هنوز به رسمیت نشناخته بود.

** به پول آن زمان.

۱ - اجیر شدن این يك صد و پنجاه سرباز داوطلب و توزیع فشنگ و اسلحه میان آنها، بازار این شایعه را در تهران داغ کرده بود که استاروسلسکی خیال دارد کودتا کند و خود دیکتاتور ایران گردد.

ملوکانه به اطلاع استروسلسکی هم برسد. جواب دادم مانعی ندارد. (۱)
 چند ساعتی بعد از این قضایا کاردار سفارت روس به ملاقاتم آمد و درحالی که احساساتش به شدت متقلب شده بود اظهار تأسف و گلایه کرد که چرا قبلاً با خود وی تماس نگرفته و ترتیب بازگشت استاروسلسکی را به قزوین به طریزی دوستانه نداده‌ام. البته دلیل اصلی من برای بیخبر نگاهداشتن سفارت روس از اقداماتی که می‌خواستیم انجام دهیم همین بود که می‌ترسیدم اگر استاروسلسکی از نقشه ما دایر به اخراج فوری وی از تهران مسبوق گردد، با وقت و فرصت کافی دست به عملیات متقابل برای خنثی کردن اقداماتمان بزند و همین دلیل را با کمال صراحت به اطلاع کاردار سفارت روس نیز رساندم و معلوم بود که جوابی قانع کننده در مقابل استدلال من ندارد ... مشارالیه سپس سؤال کرد که آیا دولت انگلستان خیال دارد تشکیلات قزاقخانه را بکلی از بین ببرد یا اینکه پس از رفتن استاروسلسکی بدیگرافسران روسی اجازه داده خواهد شد که کماکان در مناصب خود باقی بمانند. جواب دادم که نمی‌توانم باین گونه سؤالات پاسخ بدهم. کاردار پس از مقداری مذاکرات دیگر از پیش من رفت که استروسلسکی را ملاقات و تصمیم سفارت را به او ابلاغ کند.

ساعتی بعد دوباره به دیدنم آمد و اعلام کرد که استاروسلسکی گفته حاضر است همین امشب تهران را ترک کند به شرطی که سفارت بریتانیا تأمین نامه کتبی در اختیارش بگذارد که با ارائه آن بتواند بدون برخورد به مزاحمت مقامات نظامی انگلستان، ایران را ترک کند و از راه بین‌النهرین به پاریس (مقر حکومت مهاجر روسیه) برگردد. تقاضای دیگر استاروسلسکی این بود که به وی وقت و فرصت کافی داده شود تا از شرافت نظامی‌اش در قبال اتهاماتی که به او وارد کرده و گفته‌اند که پولهای لشکر قزاق را تفریط کرده است دفاع کند (اطلاع پیدا کرده‌ام که در عرض ۱۲ ساعت گذشته استاروسلسکی مقداری از اسناد مهم مالی را که ممکن بود به ضررش تمام شود سوزانده و از بین برده است).

من قسمت اول تقاضای او را دایر به مسافرت از راه عراق عرب به پاریس قبول کردم به شرطی که در عرض راه از هر گونه اقدام مستقیم و غیرمستقیم علیه ما که ممکن است باعث ناراحتی مقامات ایرانی یا بریتانیایی گردد خودداری کند و لسی نسبت به تقاضای دومش جواب دادم که این قضیه مربوط به من نیست و ترتیب آن را خودش باید با مقامات ایرانی بدهد.

کاردار سفارت روس پیشنهاد مرا پذیرفت و من تضمین نامه‌ای صادر کردم که کسی سر راه مزاحم استاروسلسکی نگردد. مشارالیه پس از اخذ این تضمین نامه ساعت یازده دیشب تهران را ترک کرد.

به فرمانده نودپرفورت (ژنرال آیرن ساید) که فعلاً در قزوین است دستور داده‌ام که از بازگشت مجدد استاروسلسکی به تهران جلوگیری کند و تا مدتی که از مرز ایران خارج نشده است مراسلات و کاغذهای او را تحت سانسور قرار دهد و بطور کلی مواظب اعمال و حرکاتش باشد. ازقراری که کاردار سفارت روس می‌گفت علت اصرار سرهنگ استاروسلسکی برای اخذ

۱ - احمد شاه فوق‌العاده استاروسلسکی را دوست داشت و او هم جداً پشتیبان مقام سلطنت بود.

تأمین نامه این بوده که می‌ترسیده مقامات نظامی انگلیس او را در عرض راه بدستور من ترور کنند! افسر عالی‌رتبه ایرانی که قراردادست فرماندهی نیروی قزاق راموقتاً به عهده گیرد دیشب در معیت استاروسلسکی به قزوین حرکت کرد... (۱)

این افسر ارشد ایرانی که احمد شاه او را به جای استاروسلسکی به فرماندهی نیروی قزاق منصوب کرده بود سردار همایون (امیر تومان قاسم خان والی) بود. اما سردار همایون وجهه خوبی میان سرداران ایرانی لشکر قزاق نداشت و خیرانتصاب او به این سمت، دومین ضربه روحی بود که به این افسران عالی‌رتبه وارد شد. سهبید احمدی در خاطراتش می‌نویسد آنروز که در خانه گلی دهکده آقا بابا با میر پنج رضا خان نشسته و در اطراف مصیبت‌هایی که در این اواخر بر سرمان آمده بود درددل می‌کردیم، میر پنج ناگهان سکوتی طولانی کرد و سپس گفت:

«... از همه بدتر اینکه شنیده‌ام اعلی‌حضرت سردار همایون را فرمانده قزاقخانه کرده‌اند این چه وضعی است! در قشون ایران اینهمه سرداران قابل اعتماد و افسران لایق هستند و آن وقت با بودن آنها بر می‌دارند و این مرد را فرمانده کل لشکر قزاق می‌کنند! حقیقت این است که تحمل این انتخاب فوق‌العاده برایم مشکل است.»

به ایشان عرض کردم آیا اشکالی دارد که خودتان پیشقدم شوید و اقدامی مؤثر (و مخالف با تصمیم حکومت مرکزی) در این باره انجام دهید؟ فرمودند با بودن عده‌ای از سرداران قشون که همه‌شان نسبت بمن ارشدیت دارند چطور ممکن است در این عمل (مخالفت با انتصاب سردار همایون) موفق شد؟ عرض کردم اگر آنها می‌خواستند و یا قادر به اداره قشون بودند مطمئناً میدان را برای سردار همایون باز نمی‌گذاشتند. از کجا معلوم که اگر اقدامی بکنید موفق نشوید.

میر پنج دفعتاً خندید و گفت: احمد آقا راست می‌گوئی. از کجا معلوم که ما موفق شویم. اقدام می‌کنم. ولی اگر در این راه خطری پیش آمد آیا قول می‌دهی که همیشه بامن همراه باشی؟ عرض کردم تا آخرین دقیقه حیات باشما همراه خواهم بود. بر اثر این گفتگو میان من و میر پنج رضاخان که در دهکده آقا بابا صورت گرفت روزنه امیدی در قلب هر دو مان باز شد.

آن روز ۵ دی ماه ۱۲۹۹ و محل گفتگو کاروانسرای مخروبه آقا بابا بود. (۲)

بارفتن استاروسلسکی از ایران و انفصال سایر فرماندهان روسی، اختیار لشکر قزاق ایران عملاً بدست انگلیسی‌ها افتاد که البته منظور هم همین بود. طبق نقشه عاقدان قرارداد، قدم اول در تأسیس ارتش جدید ایران که می‌بایست از ادغام چهار نیروی مستقل نظامی (ژاندارمری - قزاق - اسپیار - وبریگاد مرکزی) تشکیل شود اخراج استاروسلسکی و خاتمه دادن به خدمت سایر فرماندهان روسی لشکر قزاق بود که اینک با موفقیت عملی شده بود. در

۱ - گزارش تلگرافی نورمن به لرد کرزن (مورخ اول نوامبر ۱۹۲۰) اسناد وزارت امور خارجه انگلیس (سری اول - جلد ۱۳) - سند شماره ۵۷۴.

۲ - خاطرات سهبید احمدی، مجله تهران مصور.

مرحله بعدی کلیه اختیارات نظامی کشور می‌بایست به مستشاران بلند پایه انگلیسی سپرده شود و افسران انگلیسی جای فرماندهان اخراج شده روسی را بگیرند. خود ژنرال آیرن‌ساید چنانکه دیدیم، فرماندهی موقت لشکر قزاق ایران را پذیرفته بود تا اینکه افسران انگلیسی از راه برسند و نوسازی ارتش ایران را شروع کنند.

اما انگلیسی‌ها به افسران ایرانی لشکر قزاق نیز زیاد اعتماد نداشتند زیرا فکر می‌کردند که این افسران، به علت همان ارتباطهای سابق صنفی با فرماندهان روسی خود، ممکن است تحت تأثیر تحولات انقلابی روسیه قرار گرفته و کمونیست شده باشند. نیز نمی‌شد از این امکان غفلت کرد که بعضی از فرماندهان ایرانی این لشکر که به داشتن احساسات ضد روسی معروف بودند عین همان احساسات را نسبت به انگلستان نیز داشته باشند و به این سادگی زیر بار تحکم نظامی انگلیسی‌ها نروند.

سخن کوتاه: خطرشورش نظامی در ایران خیلی جدی بود که می‌بایست با آن مقابله کرد و مؤثرترین راهی که انگلیسی‌ها برای جلوگیری از این خطر اندیشیده بودند، خلع سلاح افسران و قزاقان ایرانی مقیم قزوین بود که قسمت عمده آنها در این تاریخ در آق‌بابا منزل داشتند و عملاً درزنجیر محاصره انگلیسی‌ها بودند.

در روز دوم ماه نوامبر ۱۹۲۰ ژنرال آیرن‌ساید به اتفاق کاظم خان سیاح از اردوگاه قزاقان ایرانی در آق‌بابا دیدن کرد و در آنجا حادثه‌ای اتفاق افتاد که مسلماً از عجیب‌ترین و سرنوشت‌سازترین حوادث این دوره باید شمرده شود و همین اتفاق بود که ژنرال آیرن‌ساید را نسبت به رضاخان علاقمند کرد.

جریان قضیه از این قرار بود که ژنرال انگلیسی پس از ورود به قریه آق‌بابا اولاً دستور داد که پیرامون اردو چند مسلسل انگلیسی گذاشتند و به دژبانهائی که با خود آورده بود امر کرد که در صورت لزوم از آنها استفاده کنند و هر سرباز یا افسری را که خواست از اردو خارج شود با مسلسل بزنند.

بعد از دادن این دستور به اتفاق مترجم خود (سروان کاظم خان) وارد اردوگاه شد و از ارشد افسران اردو میرپنج محمد قلی خان* درخواست کرد که فرماندهان ایرانی لشکر را جمع کند زیرا وی مطلبی دارد که می‌خواهد با همه آنها در میان گذارد. میرپنج محمد قلی خان دستور داد که تمام افسران اردو را با شیپور احضار کنند. بزودی همه آنها گرد آمدند و ژنرال آیرن‌ساید بیاناتی خطاب به این افسران ایراد کرد که ماحصلش این بود که قزاقان و فرماندهان ایرانی باید موقتاً خلع سلاح شوند تا مریبان انگلیسی از راه برسند و وظایف خود را عهده‌دار گردند. بیانات آیرن‌ساید بوسیله سروان کاظم خان برای افسران ایرانی ترجمه شد و همه‌شان ازمقصد و علت حقیقی آمدن او به اردوگاه آگاه شدند.

«ادامه دارد»